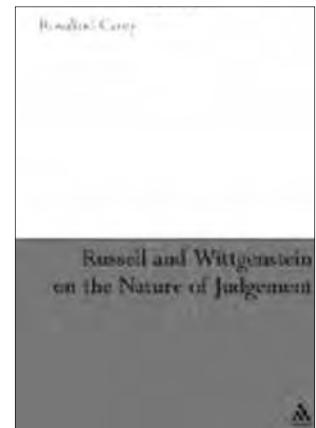


راسل و ویتگنشتاین درباره ماهیت حکم

منتقد: ماریا فان در شار
(Maria van der Schaar)
مترجم: یاسر پوراسماعیل

در سال ۱۹۱۳ راسل بر روی دست‌نوشته‌ای به نام نظریه معرفت کار می‌کرد که وقتی در جلد هفتم از مجموعه نوشته‌های برتراند راسل در سال ۱۹۴۸ منتشر شد، بسیار شهرت یافت. هدف راسل در آن دست‌نوشته این بود که همتای معرفت‌شناختی‌ای برای پرینکیپیا به دست دهد. راسل نوشتن آن را در روز هفتم ماه می آغاز کرد و در اواسط ژوئن از ادامه آن باز ایستاد چرا که با انتقادهای ویتگنشتاین - که در چند ملاقات با راسل هنگام کار کردن بر روی این دست‌نوشته به او وارد کرد - «فلج» شد. رزالیند کری در کتابش می‌پرسد: «چرا راسل این دست‌نوشته را رها کرد؟» هدف این کتاب این است که نقد ویتگنشتاین و پاسخ‌های راسل را به اعتراضات او بازسازی کند. ما هیچ اثر ثبت‌شده‌ای از این اعتراضات نداریم و باید آنها را - همراه با پاسخ‌های راسل به آنها - از طریق امور زیر بازسازی کنیم: مکاتباتی که راسل و ویتگنشتاین پیش و پس از ملاقات‌هایشان با یکدیگر داشتند، «یادداشت‌های منطق» ویتگنشتاین (سپتامبر ۱۹۱۳)، نامه‌های راسل به بانو اتولین مارل، تحولات خود دست‌نوشته، یادداشت‌ها و نمودارهایی که راسل هنگام کار کردن بر روی دست‌نوشته نوشت، یادداشت‌های منتشر نشده راسل به نام منطق چیست؟ (۱۹۱۲) و از طریق نوشته‌های راسل که بین سال‌های ۱۹۱۰ و ۱۹۱۸ بازسازی کرد.

بر اساس دیدگاه پیتر هنکس در مقاله‌ای که در مجله *Synthese* در سال ۲۰۰۷ منتشر شد، دلیل اینکه راسل دست‌نوشته‌اش را رها کرد ناشی از نظریه چند رابطه‌ای او درباره حکم است که قادر به تبیین وحدت گزاره نیست. کری استدلال می‌کند که این نمی‌تواند دلیل کنار گذاشتن دست‌نوشته از سوی راسل باشد؛ زیرا او پس از ۱۹۱۳، تقریرهای جدیدی را از نظریه چندرابطه‌ای درباره حکم بسط داد. به نظر کری، مشکل راسل این است که ویتگنشتاین «وجود صورتی را برای او ثابت کرد که پیش از این نامعلوم بود - صورتی با دو رابطه - و راسل نمی‌دانست که چگونه تبیین کند که واقعیات مربوط به آن صورت صادق‌اند یا چگونه با سایر صورت‌های پیچیده‌تر ارتباط پیدا می‌کنند». آنچه ویتگنشتاین از قرار معلوم به آن اشاره می‌کند، صورت باور و دوقطبی بودن گزاره است. از آنجا که کری یک کتاب کامل را وقف این موضوع می‌کند، می‌تواند تحلیل گسترده‌ای از اهداف کتاب نظریه



اشاره:

نوشتار حاضر نقدی است بر کتاب *Russell and Wittgenstein on the Nature of Judgement* نوشته Rosalind Carey که در سال ۲۰۰۷م در ۱۵۰ صفحه چاپ شده است.

ویتگنشتاین و راسل در مورد رابطه میان منطق و معرفت‌شناسی تفاوت بنیادینی دارند.

راسل رفته‌رفته به این مشکل پی می‌برد که باور شکلی از واقعیت است که با سایر واقعیات هیچ شباهتی ندارد و اینکه تبیینی از گزاره‌ها لازم است که به سوژه حکم‌دهنده یا فهم‌کننده وابسته نباشد.

راسل نمی‌تواند دو قطبی بودن گزاره‌ای و پیوند اساسی میان معنای گزاره و واقعیتی که آن را تأیید می‌کند نشان دهد و در نتیجه دست‌نوشته را رها می‌کند.

معرفت و نظریه چند رابطه‌ای درباره حکم ارائه کند. او در فصل نخست از این کتاب به ارتباط جالبی میان نظریه حکم راسل و نظریه دلالت او در سال ۱۹۰۵ اشاره می‌کند. به نظر راسل، موصول‌هایی که علائم ناقصی هستند و به همین خاطر به گزاره‌ها به عنوان هویات واحد اشاره نمی‌کنند. موصول‌هایی که از طریق عمل حکم می‌توانند، معنادار شوند. به این ترتیب، بررسی گزاره‌ها دوباره در نظریه ذهن و معرفت جای می‌گیرند.^۲ راسل با کنار گذاشتن دیدگاهی ماینونگی درباره گزاره دیگر به کذب عینی معتقد نبود. اگر یک جمله صادق باشد، مثالی عینی وجود دارد؛ اگر جمله کاذب باشد، چنین مثالی وجود ندارد. کری استدلال می‌کند که راسل ابتدا به خاطر پارادوکس‌های منطقی و معرفت‌شناختی در پی کنار گذاشتن هر گونه نظریه‌ای درباره گزاره‌ها است؛ پارادوکس‌هایی که لازمه چنین نظریه‌ای هستند. می‌توان این را هم افزود که فیلسوفان در ارتباط با این مسئله که آیا فقط صدق‌های عینی وجود دارند یا هم صدق‌ها و هم کذب‌های عینی وجود دارند، به دو دسته تقسیم می‌شوند: فیلسوفانی که هدف اولیه‌شان تضمین عینیت معرفت است و فیلسوفانی که در صدد تضمین عینیت منطق و معناشناسی‌اند: ویتگنشتاین و فرگه به دسته دوم تعلق دارند و صدق‌ها و کذب‌های عینی را می‌پذیرند؛ لوتسه^۳ آ نو - کانتی‌ها و راسل به دسته اول تعلق دارند و فقط به صدق‌های عینی - که راسل آنها را نمونه (مصدق) می‌نامد - نیاز دارند. به این ترتیب روشن است که ویتگنشتاین و راسل در مورد رابطه میان منطق و معرفت‌شناسی تفاوت بنیادینی دارند. از نظر ویتگنشتاین، مسائل مربوط به منطق و امکان تصویر^۴ بر همه مسائل فلسفی مقدم‌اند. تحولات نظریه معرفت را می‌توان تلاشی از سوی راسل برای تبیین عینیت منطق دانست تا به این وسیله به انتقاد ویتگنشتاین پاسخ گفته شود بدون اینکه عینیت کذب را بپذیریم. از این منظر، جای شگفتی نیست که راسل در نهایت شکست می‌خورد.

کری مسئله‌ای را که راسل در دست‌نوشته می‌کوشد تا به آن پاسخ دهد، روشن می‌کند. در این حکم که دسدمونا به کاسیو عشق می‌ورزد، نمی‌توانیم تصور کنیم که دسدمونا، عشق ورزیدن و کاسیو در جهان خارج با هم وحدت دارند و گرنه در این صورت، همه حکم‌های ما صادق می‌شدند. در نسخه ۱۹۱۲ از نظریه چند رابطه‌ای، راسل فکر می‌کرد که عمل حکم کردن امور مختلفی مثل دسدمونا، عشق و کاسیو را به هم پیوند می‌دهد. این نظریه همچنان حکم



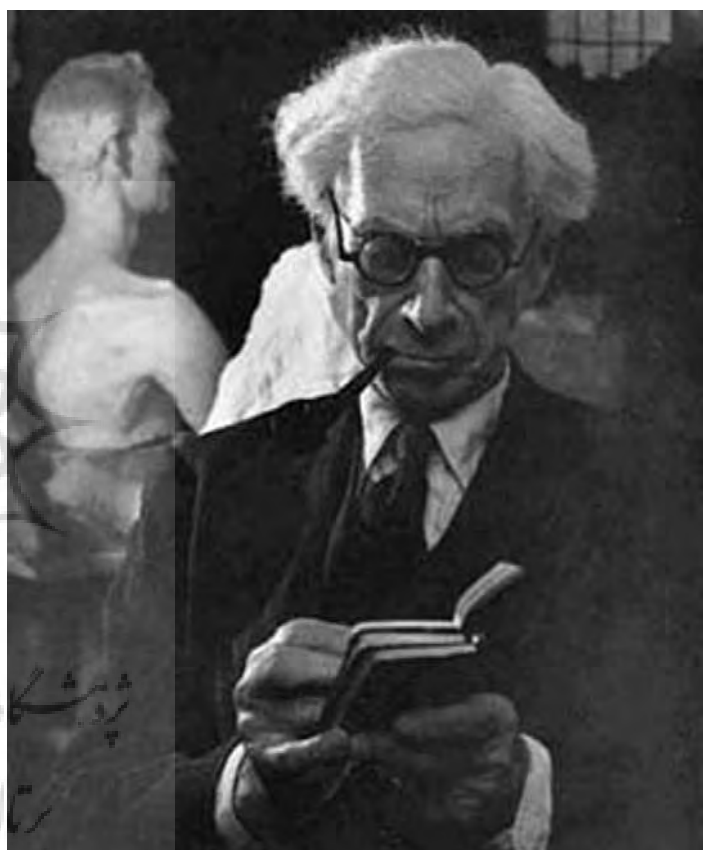
رزا کری



کاذب را ناممکن می‌کند. در ۱۹۱۳، راسل با معرفی مفهوم صورت در صدد پاسخ به این مسئله بود. کری در فصل دوم محاوره ۲۰ می را بازسازی می‌کند و نشان می‌دهد که این بحث چه تأثیری بر فصول آخر از بخش نخست نظریه معرفت - که به معرفی روابط و صورت منطقی می‌پردازند - گذاشت. این چند فصل مهم‌اند؛ زیرا مقدمه‌ای برای مسئله وحدت گزاره در بخش دوم‌اند. راسل (ص ۱۰۱) نتیجه می‌گیرد که همه «تالیفات ذهنی» متضمن آشنایی با صورت منطقی‌اند. کری تصور راسل از منطق را با تصور ویتگنشتاین مقایسه می‌کند؛ راسل را مدافع این تز می‌داند که صورت منطقی از طریق فرایند روان‌شناختی انتزاع به دست می‌آید. اما راسل این نظم روان‌شناختی و معرفتی امور را از نظم منطقی تفکیک می‌کند: «فهم یک صورت خالص... به لحاظ منطقی امری ساده‌تر از فهم گزاره‌ای است که مصداق صورت است» (ص ۱۳۲). راسل آشکارا میان نظم معرفت و نظم منطقی تفکیک می‌کند؛ فرایند شناختی و روانی انتزاع که از گزاره‌های انضمامی آغاز می‌شود، به‌طور منطقی در اینجا دخیل نیست.

به نظر من کری درست می‌گوید که ویتگنشتاین به تقریر ۱۹۱۲ از نظریه چند رابطه‌ای (در کتاب مسائل فلسفه) واکنش نشان داد؛ دیدگاهی که عمل حکم را برای تبیین وحدت گزاره اساسی می‌دانست.

اعتراضات ویتگنشتاین به این نظریه باید به صورت زیر بوده باشد: اگر مفهوم منطقی گزاره را وابسته به یک عمل ذهنی (ساجکتیو) می‌دانید، چگونه می‌توانید عینیت آن را تبیین کنید و چگونه راسل می‌تواند توضیح دهد که ما می‌توانیم گزاره‌های کاذب را بفهمیم؟ چرا که اگر عمل حکم واقعاً موجب وحدت حدود گزاره شود، فقط می‌توانیم درباره واقعیات حکم کنیم. بخشی از پاسخ راسل از طریق معرفی مفهوم عمل فهم است که در هر حکمی پیش‌فرض گرفته می‌شود. کری می‌گوید که راسل در اینجا «نظریه ماینونگ را درباره فرض‌ها به عنوان حالتی ذهنی که متضمن تصدیق و انکار است، رد می‌کند»^۹ اما من فکر می‌کنم که ماینونگ در مورد مفهوم فهم تأثیر زیادی بر راسل داشت. اولاً گفتن اینکه فرض‌ها متضمن تصدیق و انکارند آن‌طور که کری می‌گوید - در اینجا غلط‌انداز است. به نظر ماینونگ، مرکبی مثل یک گزاره (ایجکتیو) نمی‌تواند با عمل بسیط نمایاندن درک شود بلکه با عمل فرض - که دارای ثنوتی است که از حکم سراغ داریم - درک می‌شود. احکام و فرض‌ها در مقابل نمایاندن - سلبی یا ایجابی‌اند. فرض از این جهت با حکم متفاوت است که با اعتقاد همراه نیست؛ در عمل فرض هیچ التزامی صورت نمی‌گیرد. تز راسل مبنی بر اینکه عمل فهم به نوعی در حد وسط میان عمل آشنایی و حکم است و تز او مبنی بر اینکه فهم در همه حکم‌ها پیش‌فرض گرفته می‌شود، اغلب ماینونگی است. خود راسل به این ارتباط اذعان می‌کند (ص ۱۰۸). دلیل تأکید من بر تأثیر ماینونگ بر راسل در دست‌نوشته این است که ایده‌های ماینونگی را تا حد زیادی می‌توان در تراکتاتوس یافت. بسیار محتمل است که ویتگنشتاین این ایده‌ها را از راسل گرفته باشد. این تز تنها در صورتی معنا می‌دهد که راسل همچنان در طول زمانی که با ویتگنشتاین در مورد ایده‌هایش بحث می‌کرد از ایده‌های ماینونگی دفاع کرده باشد.



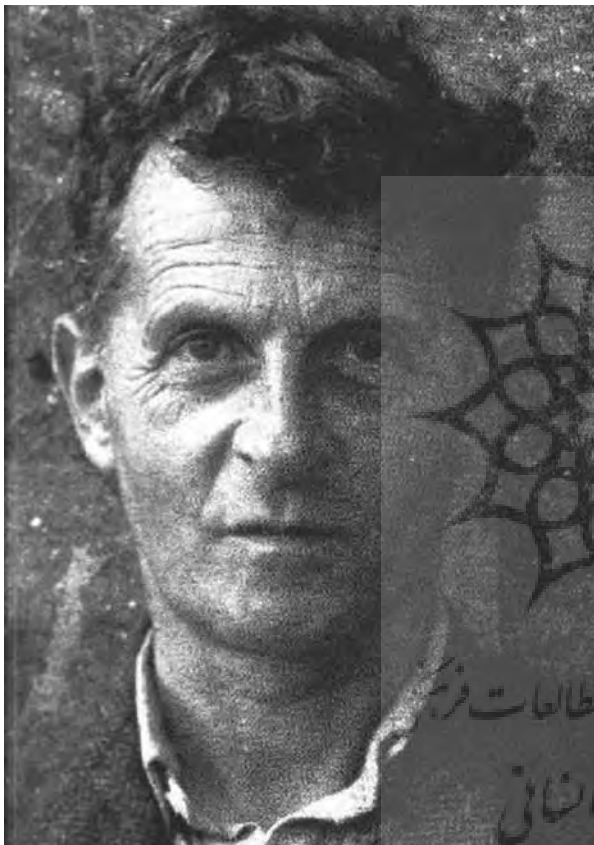
کری در فصل سوم از کتابش به دومین ملاقات راسل و ویتگنشتاین در ۲۶ می - که در آن از مفهوم صورت بحث شد - می‌پردازد. راسل در پاسخ به نخستین اعتراض

ویتگنشتاین مبنی بر اینکه راسل نمی‌تواند عینیت و وحدت گزاره را تبیین کند، می‌کوشد تا با معرفی مفهومی عینی از صورت و دوقطبی بودن گزاره آنها را تبیین کند (چیزی که خود ویتگنشتاین هم بر آن تأکید داشت). ویتگنشتاین نباید با این کوشش قانع شده باشد و به نظر می‌رسد که راسل - هم به خاطر نظریه اتمیستیک خود درباره معنا و هم به خاطر انکار روابط درونی - نمی‌توانست به انتقاد ویتگنشتاین پاسخ دهد. به راحتی می‌توان تصور کرد که شکست راسل بر اهمیت روابط درونی و این ایده در تراکتاتوس که «یک جمله چیزی بیش از مجموعه واژگان است» تأثیر گذاشت. کری نکته مهمی را در مورد دیدگاه‌های راسل درباره آنچه یک باور را صادق می‌کند، بیان می‌کند؛ آنجا که می‌گوید «شکست او در نشان دادن اینکه باور و آنچه باور را صادق می‌کند اساساً به هم مربوط‌اند»^{۱۰}. دشوار نیست که این را نتیجه انکار روابط درونی از سوی راسل بدانیم. کری نشان می‌دهد که این مسائل و نحوه ارتباط آنها با مسائل مربوط به صورت خاص باور موجب شدند که راسل دست‌نوشته را رها کند.

کری در فصل چهارم (و نهایی) در جستجوی پرسش اصلی خود که چرا راسل دست‌نوشته را رها کرد می‌پرسد:

«چه‌طور است که تلاش او برای ادای حق مطلب برای دوقطبی بودن گزاره موجب شد که نظریه معرفت را رها کند و در عین حال موجب نشد که نظریه حکم را رها نکند؟». یادداشت‌های راسل درباره گزاره‌ها با عنوان «Props» که در مجموعه نوشته‌ها^۸ ویرایش شده است، نقش مهمی در این استدلال کیری ایفا می‌کند که راسل به خاطر نامه ژوئن ویتگنشتاین دست‌نوشته را رها نکرد. به نظر کیری، تاریخ این یادداشت‌ها اندکی پس از ۲۶ ماه می است. راسل در یادداشت‌ها درمی‌یابد که صورت به عنوان عنصر جداگانه‌ای از حکم نمی‌تواند عمل اتحادبخشی را انجام دهد. راسل برای تبیین این نکته ویتگنشتاین - که گزاره‌ها ابجکتیو و مستقل از سوژه حکم‌دهنده‌اند و اینکه گزاره‌ها در داشتن دو قطب صادق و کاذب منحصر به فردند - مفهوم صورت را رها می‌کند و به جای آن مفهوم واقعیت خنثی را وارد می‌کند. واقعیت خنثی، مقوم واقعیت ایجابی یا سلبی است. به نظر راسل حکم دربردارنده واقعیت خنثی است، نه واقعیت ایجابی یا سلبی و یکی از این دوتای آخر را بیان می‌کند. پس ممکن است که حکمی محتوا داشته باشد هرچند آنچه بیان می‌کند واقعی نیست. به نظر کیری (ص ۱۰۲)، یادداشت‌ها نشان می‌دهند که راسل رفته‌رفته به این مشکل پی می‌برد که باور شکلی از واقعیت است که با سایر واقعیات هیچ شباهتی ندارد و اینکه تبیینی از گزاره‌ها لازم است که به سوژه حکم‌دهنده یا فهم‌کننده وابسته نباشد. در پایان، راسل نمی‌تواند دوقطبی بودن گزاره‌ای و پیوند اساسی میان معنای گزاره و واقعیتی که آن را تأیید می‌کند نشان دهد و در نتیجه دست‌نوشته را رها می‌کند. تز کیری جالب و اصیل است. کیری در سرتاسر کتاب علیه تفسیر هنکس - که در بالا از آن بحث کردیم - استدلال می‌کند و به نظر من استدلال او از این جهت قانع‌کننده است. او همچنین علیه تفسیر استاندارد - که سامرویل^۹ و کریفین^{۱۰} مطرح کرده‌اند - مبنی بر اینکه استدلال ویتگنشتاین علیه نظریه معرفت راسل ابتدا به این نکته مربوط است که راسل نمی‌تواند تبیین کند که غیر-معنا قابل حکم نیست. این تفسیر رایج «افول نظریه معرفت به خاطر مسائل منطقی است»^{۱۱} اما استدلال او علیه تفسیر استاندارد آخرین جمله از یادداشت‌های راسل در باب گزاره‌ها را نادیده می‌گیرد: «اگر اشیا از نوع مناسب باشند، فقط واقعیت خنثی وجود خواهد داشت. این موجب مشکلات بزرگی می‌شود.»^{۱۲} به این ترتیب به نظر می‌رسد که مشکلاتی که دامن‌گیر انواع می‌شوند و امتناع حکم درباره غیر - معنا در رها کردن دست‌نوشته از سوی راسل نقش داشته است. هرچند ویتگنشتاین در نامه‌های می و ژوئن قادر به صورت‌بندی واضح این نکته نبود، به نظر می‌رسد که راسل نکته اصلی انتقاد ویتگنشتاین را - که در تراکتاتوس ۵۴۲۲-۵ و در یادداشت‌های منطقی نوشته شده در سپتامبر ۱۹۱۳ با وضوح بیشتری صورت‌بندی کرد - را دریافت.

من این کتاب را به افرادی توصیه می‌کنم که به تحولات فکری راسل بین سال‌های ۱۹۱۰ و ۱۹۱۸ و به رابطه راسل و ویتگنشتاین علاقه‌مندند.



پی‌نوشت‌ها:

۱. کیری، ص ۱۱۲.
۲. همان، ص ۱۶.
۲. Lotze.
۳. depiction.
۴. کیری، ص ۶۴.
۵. همان، ص ۸۴.
۶. همان، ص ۹۵.
۷. مجموعه نوشته‌ها، ج ۷، صص ۱۹۴-۱۹۹.
۸. Sommerville.
۹. Griffin.
۱۰. کیری، ص ۱۱۰.
۱۱. مجموعه نوشته‌ها، ج ۷، ص ۱۹۹.